

Epistemological Research about “Thought” and “Gaze” in Emanative hierarchy in *Uthulujiyya*

Hasan Abasi Hosseinabadi*
Reza Nasiri**
Reza Rasouli sharabyani***
Mohamadreza Ameri Barki****

Abstract

Introduction: In *Uthulujiyya*, "thought" and "gaze" are discussed in different topics. Every thought needs a subject of thought and also an object of thought and "theory" usually means "practice". The problem is, what is the definition and position of "thought" and "gaze" in *Uthulujiyya*, and are "thought" and "gaze" one and the same, or are they two separate things and related to different domains?

Methods

Therefore, in this article, we reread "thought" and "gaze" in *Uthulujiyya* with approach of epistemology with a descriptive-analytical method and answer the questions raised in the form of analysis.

Findings

In this article, two definitions of "thought" and the duties of the soul are presented, according to its first relation, that is, thought in relation to its place, namely, the soul and the intellect. The one is "rational understanding of the soul" and the other is "thought" which

* Associated Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Payam-e-Noor University, Tehran, Iran. E-mail: h_abasi@pnu.ac.ir

** Candidate PhD, Department of Islamic Philosophy and Theology, Payam-e-Noor University, Tehran, Iran. E-mail: Nasirireza7531@gmail.com

*** Associated Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Payam-e-Noor University, Tehran, Iran. E-mail: rasoolyr@yahoo.com

**** Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Payam-e-Noor University, Tehran, Iran.

E-mail: Ameri52.mohamadreza@gmail.com

Received date: 2022.12.23

Accepted date: 2023.05.08

means "organization of the body"; But in the second relation, that is, thought in relation to God, thought means "movements from premises to results", and thought is deprived of God for some reasons. But the discussion of "gaze" also has the same meaning in God, intellect and soul different from the thought of the predecessors, which was opposite to "practice".

In *Uthulujiyya*, "thought" is examined in terms of the subject of thought and its belonging in two fields: "mind and soul" and "God". Thinking is related to both practical science and theoretical science. In this sense, in the face of tangible things and the material world, on the one hand, to get rid of it and return to the world of reason, and also to remember what was taken from the world of reason, a kind of practical exercise to plan and control the body to rid oneself of pains and dependencies. to the world of matter and freedom from it. From this point of view thought is the source of action. But thinking in the sense of "synthesizing sensations" and making general concepts has an epistemological and theoretical and is deprived of God.

Conclusion

1. Thinking " in *Uthulujiyya* in one way means "mind" and "awareness. in another sense means "prudence" and a kind of "controlling", the soul needs more effort and suffering to keep the busyness away from itself. "gaze" also carries the meaning of creative reasoning and action. The difference between "thought" and "gaze" is that action in thought is action and a kind of movement; But gaze is a creative act.
2. Therefore, "thought" and "gaze" in have both practical and current aspects; But thinking has a theoretical aspect in addition to the practical side. The origin of action and being a verb is different in both thinking, planning and organizing and controlling. In view, it is creation. Therefore, thoughts and opinions in *Uthulujiyya* do not coincide with each other due to their different meanings and applications in different fields, and for this reason, they are not mutually transferable.

Keywords: thought, gaze, *Uthulujiyya*, epistemology, Soul..



پژوهشی معرفت‌شناختی درباره «فکر» و «نظر» در مراتب صدور در اثولوجیا

حسن عباسی حسین‌آبادی*

رضا نصیری**

رضا رسولی شریانی***

محمد رضا عامری برکی****

چکیده

در کتاب اثولوجیا «فکر» و «نظر» در مباحث مختلفی مطرح می‌شود. هر فکری به فاعل تفکر و نیز متعلق فکر نیاز دارد و «نظر» نیز معمولاً در مقابل «عمل» معنا می‌یابد. مسئله این است «فکر» و «نظر» در اثولوجیا چگونه بررسی می‌شود و آیا «فکر» و «نظر» یکی هستند و برهم منطبق‌اند یا دو امر جدای از هم و مربوط به حوزه‌های مختلف‌اند؟ فکر در اثولوجیا در نسبت با نفس و عقل در دو عالم عقل و عالم محسوسات و در نسبت با خدا مطرح می‌شود. در این نوشتار با توجه به نسبت نخست آن یعنی فکر در ارتباط با محل آن یعنی نفس و عقل، دو تعریف از «فکر» و وظایف نفس مطرح می‌شود: یکی «دریافت تعقلی نفس» و دیگری «فکر» به معنای «تدبیر بدن» است؛ اما در نسبت دوم یعنی فکر در نسبت با خدا، فکر به معنای «حرکات از مقدمات به نتایج» است و با دلایلی فکر از خدا سلب می‌شود. اما بحث «نظر» نیز در خدا و عقل و نفس به

* دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

h_abasi@pnu.ac.ir

** دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران جنوب.

nasirireza7531@gmail.com

*** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

rasoolyr@yahoo.com

**** استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

ameri52.mohamadreza@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۲

یک معناست و متفاوت از اندیشه پیشینیان که در مقابل «عمل» بود، به حوزه وجودشناسی مربوط می‌شود. لذا در این نوشتار با نگاهی معرفت‌شناختی روش توصیفی-تحلیلی «فکر» و «نظر» را در اتولوجیا بازخوانی می‌کنیم و به پرسش‌های مطرح‌شده در قالب تحلیل پاسخ می‌دهیم.

واژگان کلیدی: فکر، نظر، اتولوجیا، معرفت‌شناسی، نفس.

مقدمه

بحث فکر در سیر تاریخی فلسفه ابتدا به طور مشخص توسط ارسطو در *مابعدالطبیعه لامبدا* با اصطلاح «فکر فکر» νοεσις مطرح شد (ارسطو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷۲ ب، ۱۵ و ۲۰) و در *اثولوجیا* نیز در بحث ایجاد موجودات و پیدایش کثرت، فکر در نسبت با خدا مطرح می‌شود؛ اما علاوه بر آن در مراتب صدور* در نسبت با نفس و عقل نیز بحث می‌شود. آنچه مسئله این نوشتار را به ذهن نگارنده القا کرد، پرسش «الفکر ما هو؟» در رئوس مطالب کتاب *اثولوجیا* است. مؤلف *اثولوجیا* در مبحث عقل و مبحث فعل خدا درباره «نظر» نیز سخن می‌گوید این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند «فکر» و «نظر» در سه مرتبه هستی خدا، عقل و نفس به چه معناست؟ اساساً آیا در این سه مرتبه تلقی یکسان و واحدی از «فکر» در *اثولوجیا* وجود دارد؟ آیا فکر و نظر بر هم منطبق و بر هم تحویل‌پذیرند؟

پیشینه بحث «فکر» در ارسطو و *مابعدالطبیعه* چنین است: «مبدأ، فکر *διανοια* است و فکر به سبب موضوع فکر به حرکت می‌آید... جوهر در مقام نخستین جای دارد و در جوهر آنچه بسیط است و وجود بالفعل دارد مقام نخستین را حائز است...» (ارسطو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷۲ الف، ۲۵-۳۰).

ارسطو در *مابعدالطبیعه* «فکر» را دارای موضوع و فاعل تفکر در نظر می‌گیرد که هر فکری، فکر به چیزی توسط کسی است. بر این اساس می‌گوید موضوع فکر سبب حرکت فکر می‌شود. در منطق نیز «فکر» این گونه تعریف می‌شود: «فکر عبارت است

* در *اثولوجیا* برای عقل، نفس و طبیعت از عوالم سخن می‌گوید. آدامسون در کتاب *افلوپین* عربی که شرحی بر کتاب *اثولوجیا* است از مراتب صدور «emanative hierarchy» سخن گفته است. در این مقاله با الهام از آدامسون از مراتب صدور گفتیم.

از حرکت ذهن انسان به سوی مبادی مطالب و بازگشت از آن به سوی مطالب» (ابن سینا، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۲۵۹). فکر با «حرکت ذهن» تبیین می‌شود و حرکت نفس و حرکت ذهن در میان معلومات به منظور فهم و شناخت مجهولات «فکر» است.

درباره این مسئله در **اثولوجیا** پژوهشی صورت نگرفته است. این نوشتار پژوهشی معرفت‌شناختی درباره «فکر» و «نظر» است و از آنجا که تفکیک معرفت‌شناسی و وجودشناسی در معنای دقیق آن در **اثولوجیا** مطرح نیست، در قالب بحث‌های علم‌النفس و خداشناسی به خوانشی معرفت‌شناختی از مبحث «فکر» و «نظر» در نسبت با خدا و عقل و نفس می‌پردازیم که خوانشی نو از **اثولوجیا** است.

الف) فکر در نسبت با نفس و عقل

مؤلف **اثولوجیا** در میمر اول که تبیین ماهیت نفس است، می‌گوید عقل همین که میل و شوق به جهان پست را پیدا کرد، به صورت «نفس» درمی‌آید و نفس همان عقل است که به صورت شوق تصور شود (فلوطین، ۱۴۱۳ق، ص ۱۹). در میمر هفتم درباره وجود دوبعدی نفس سخن می‌گوید که نفس وجودی میان وجود عقلی و طبیعت دارد و اساساً طبیعت دو گونه عقلی و حسی است. نفس هم با جهان عقلی و هم با جهان محسوس هماهنگ است. نفس پایان جوهرهای عقلی و آغاز جوهرهای طبیعی حسی است (فلوطین، ۱۴۱۳ق، ص ۸۷). اگرچه نفس در درون جسم قرار گرفته است؛ اما توان بیرون رفتن از عالم ماده و بازگشت به جهان عقلی و نزدیک کردن دو جهان حس و عقل را دارد. نفس در عالم ماده می‌تواند اثر بگذارد و آن‌گاه به جهان عقلی بازگردد. اما همه نفس از جهان عقلی بیرون نیامده و به جهان ماده بیاید؛ بلکه چیزی از آن نفس در جهان عقلی می‌ماند و از آن جهان بیرون نمی‌آید. از آنجا که نفس ما در عالم ماده با خواسته‌های این جهان خو گرفته است. جهان عقلی و آنچه را نفس از آن جهان به این

جهان می‌فرستد، در نمی‌یابیم. هر چیزی در قوه فکری و ذهنی ما قرار نگیرد، نمی‌توانیم آن را دریابیم (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۹۰-۹۱).

فکر در این مبحث بنا بر نفسی که در عقل است و نفسی که در جهان محسوس است، تبیین می‌شود. هر فکری فاعل تفکری و متعلق فکری دارد؛ در واقع هر فکری از سه جزء تشکیل می‌شود: فاعل تفکر، متعلق تفکر و عمل فکر. پرسش این است فکری که مربوط به نفس در عالم عقل است، چیست و فاعل و متعلق آن چیست؟ فکری که مربوط به نفس در عالم محسوسات است، چیست و فاعل و متعلق آن چیست؟

در مورد پرسش نخست پاسخ این است که فاعل تفکر نفس در عالم عقل «نفسی است که در عقل است» و تفکر که وظیفه آن است، همان «دریافت تعقلی نفس» است. در اثولوجیا در میمر هشتم درباره نفس و عقل و جایگاه وجودی آنها می‌گوید نفس هم مانند عقل مجرد از ماده است: «هر گاه در عقل قرار بگیرد، عقلی شدن نفس و دریافت عقلی داشتن آن، از راه فکر و تأمل (الرویه) است و نفس که تفکر و تأمل می‌کند، به دلیل اینکه دریافت عقلی آن ناقص است، عقل متمم آن است» (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۹/ فلوطين، ۱۳۷۸، ص ۲۳۰).

مؤلف اثولوجیا در میمر دوم تمایز وجودشناختی بین دو سطوح نفس، نفس در جایگاه عقلی و نفس در جهان فرومایه مطرح می‌کند که با تفاوت بین فعالیت نفس مطابق است (Adamson, 2002, p.103). می‌گوید نفس در جایگاه عقلی گفتار و کردارش شبیه آن جایگاه متعالی است و در جهان فرومایه نیازمند یادآوری دانش‌های جهان عقلی است؛ دانش‌های این جهان محسوس و متغیر دانشی متغیر است و درخور نفس نیست تا وجودهای متغیر را نگه دارد و به آن دل بستگی و تعلق پیدا کند و در جهان عقلی دانشی تغییرپذیر وجود ندارد؛ زیرا مجرد از ماده است و نفس همین که از

پلیدی‌های مادی منزّه شود، وجودهای مجرد از ماده را بی‌واسطه به یاد خواهد آورد (فلوطین، ۱۳۷۸، ص ۶۵).

بر این اساس هر گاه به نفس در عالم عقل توجه کنیم، معرفت نوعی یادآوری* (تذکر) است؛ چون نفس از جایگاه بالاتر خود به جهان مادی فرستاده می‌شود و وقتی به جهان مادی می‌رود، برای اینکه امور مجرد و معقول در عالم عقل را از یاد نبرد نیازمند یادآوری است و برای این کار باید پیوسته خود را از وابستگی به ماده و متعلقات آن دور نگه دارد تا مجدداً به ذات یا اصل خود برسد (فلوطین، ۱۴۱۳ ق، ص ۵۸). یادآوری یا تذکار لازمه ذات نفس است، زمانی که نفس از عقل جدا می‌شود. یادآوری به دو نوع می‌تواند باشد:

(۱) یادآوری تعقلی: مربوط به زمانی است که نفس در مرتبه عقل است و موجودات عالم عقل را به یاد می‌آورد.

(۲) یادآوری حسی: مربوط به زمانی است که نفس در مرتبه محسوسات است و به موجودات عالم مادی می‌اندیشد (فلوطین، ۱۴۱۳ ق، ص ۵۸).

نفس در حالت نخست به عالم عقل متصل می‌شود و در مرتبه عقل ساکن است؛ ولی در حالت دوم نفس به عالم ماده فرو می‌افتد. در مرتبه حس دارای حرکت است و نفس توانایی ندارد که با عالم محسوسات همانندی تامّ و تمام پیدا کند؛ در حالی که یادآوری تعقلی نفس دقیقاً نفس را به همان عقل تبدیل خواهد کرد (فلوطین، ۱۴۱۳ ق، ص ۵۷-۵۸).

* افلاطون نخستین بار کلمه «یادآوری» را برای معرفت در رساله «منون» به کار برد. «یادآوری را مردمان آموختن می‌نامند؛ ولی پژوهیدن و آموختن درحقیقت جز یادآوردن نیست» (افلاطون، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۱).

اکنون به بررسی متعلقات «نفس عقلی» یعنی عالم معقول و مجردات می‌پردازیم. اینکه نفس چگونه به متعلقات مجرد و جواهر عقلی در عالم عقل و مفاهیم کلی در عالم عقل می‌اندیشد؟ نفس با بخشی از توانش در این جهان است و با همه توانش در جهان برین و مجرد از ماده است. همین که نفس درباره عدالت و نیکی تفکر کند، این امور در عقل جای دارند (فلوطين، ۱۳۷۸، ص ۲۷۱-۲۷۲) و «نفس باید صورت عقلی از عدالت را مورد پژوهش قرار دهد؛ از این رو آن صورت منبع تأمل نفس است. صورت معقول عدالت در نفس به وجود می‌آید و هر فضیلتی که در نفس ایجاد شود، از عقل به او صادر می‌شود» (Adamson, 2002, p.119). چگونه نفس درباره چیزی که هیچ وقت موجود نبوده، تفکر می‌کند و آن را بررسی و پژوهش می‌کند؟ پاسخ این است عدالت و نیکی خود به خود وجود خواهند داشت، چه نفس درباره آنها فکر کند یا درباره آنها تفکر نکند، آن فضایل در عقل جای دارند و بالاتر از آنچه در نفس است، می‌باشند. پس همه فضایل در نفس نیستند، مادامی که نفس درباره آنها فکر نکند. همین که نفس برخی فضایل را ببیند و به آنها دلبسته شود و نظر به عقل ادامه یابد، از آن فضایل شریف بهره‌مند می‌شود (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۱۲۹)*.

نفس با بازگشت به عقل می‌تواند امور معقول و جواهر معقول در عقل را درک کند و به مفاهیم کلی در عقل تفکر کند. مقدمات بازگشت نفس به عقل در کناره‌گرفتن از امور محسوس و مادی و وابستگی به آنهاست.

حال به پرسش دوم و نفس در عالم محسوسات می‌پردازیم. مؤلف ائولوژیا در میمر پنجم می‌گوید باری عزوجل، نفوس را در عالم تکوین بین اشیای واقع در کون و فساد

* به نظر افلاطون در جمهوری تعقل عموماً درباره جهان معقول و جهان وجود است و هیچ معرفتی درباره جهان محسوس و شدن صورت نمی‌گیرد (Gerson, 2009, p.56).

با حلول در بدن قرار داد و ابزار و ادوات مختلفی در آن ایجاد کرد. ابتدا قوای دریافت‌کننده حس را برای نفس ایجاد کرد، سپس ابزارهای مادی که قوای حسی در آنجا جای دارند، پدید آورد (فلوئین، ۱۴۱۳ق، ص ۶۵).

«نفس پیش از آنکه به جهان مادی بیاید، همه قوای دریافت‌کننده محسوسات را داشت؛ ولی آن قوا همانند عالم عقل غیرمادی بود و وقتی در عالم مادی و میان اجسام قرار گرفت، قوای دریافت‌کننده محسوسات با ابزارهای مادی کارهای خود را انجام می‌دهد. پس نفس ما بین عقل و اجسام است و از عقل، قوه را می‌پذیرد و به جسم آن قوه‌ای را که از عقل آمده، افاضه می‌کند؛ اما همین قوه در ماده و جسم به گونه دیگر است که به آن «حس» می‌گویند». نفس رابطه‌ای دوگانه با عقل دارد: یک بار با گریختن از قوای حسی به عقل روی می‌آورد. یک بار نیز با نرم و لطیف‌ساختن امور محسوس به گونه‌ای که عقلی و شبیه و نزدیک معقولات باشد، به عقل می‌رسد (فلوئین، ۱۴۱۳ق، ص ۶۷-۶۸).

گریختن از قوای حسی به معنای تصفیه کردن و جداکردن نفس از شواغل مادی است. از طریق زدودن شواغل مادی می‌توان به معقولاتی که در عالم عقل است، نزدیک شد. اما نرم و لطیف‌ساختن امور محسوس یعنی چه؟ نرم و لطیف‌ساختن امور محسوس، بیشتر به معنای عمل تجرید یا انتزاع است که عقل از محسوسات، معقولات - یعنی معقولات بالعرض - را استنباط می‌کند. در **اثولوجیا** چون در مورد دو نوع حس سخن می‌گوید - حس در عالم عقل و حس در عالم محسوسات - و می‌گوید نفسی که در عالم عقل که مجرد از ماده است، دارای نیروها و قوای دریافت حسی بوده‌اند، این قوا متناسب آن عالم بوده است. وقتی به عالم ماده می‌آید، قوایی متناسب با این عالم با ابزار و اعضای بدن آماده می‌کند و چون با جسم سروکار دارد، به آن «حس» می‌گوییم.

حس در اثولوجیا قوه‌ای است که از ابزار مادی استفاده می‌کند؛ به این معنا که نفس در عالم محسوسات به ابزاری متناسب با این عالم نیاز دارد. کسی که بخواهد وجود نفس و عقل و وجود نخستین (الآنیة الأولى) را دریابد، باید قوای حسی و قوهٔ شنوایی حسی را کنار بگذارد و از نیروی شنوایی عقل بهره‌گیرد (فلوطین، ۱۴۱۳ق، ص ۱۳۲).

بنابراین با توجه به عبارت‌های پیشین و قرار گرفتن نفس میانهٔ عقل و عالم ماده و دو حرکت نفس، یک بار به سوی عالم عقل و یک بار به عالم ماده، هر بار که به عقل روی می‌آورد، با لطیف‌ساختن موجودات مادی به طوری که نزدیک به معقولات شود، به عقل می‌رسد. لطیف‌ساختن محسوسات به معنای تجرید و انتزاع است و در چنین تفکری، شناخت از حس آغاز می‌شود. در میمر هشتم اثولوجیا (فلوطین، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۱) ادراک جزئی را وظیفهٔ حس و مفاهیم کلی را وظیفهٔ عقل (بخش عقلی نفس) دانسته است. بنابراین اگر نرم و لطیف‌ساختن را «انتزاع» معنا کنیم، همان ساختن مفاهیم کلی از صورت‌های جزئی محسوسات است که با این کار بیشتر به معقولات نزدیک می‌شود. در ادامهٔ بحث بعدی همین نگاه به «فکر» را از خدا سلب می‌کند.

مؤلف اثولوجیا همچنین دربارهٔ فلسفهٔ آفرینش نفس می‌گوید پیدایش (تکون) نفس در جایگاه فرومایه به این خاطر است که مدبر تدبیر کرد و این قوا و ادوات را برای نفس در جایگاه پست و فرومایه و مملو از شرّ همیشگی قرار داد و این تدبیر، همان تأمل و فکر است (فلوطین، ۱۴۱۳ق، ص ۶۶)؛ یعنی خواست آفریدگار و تدبیر او این است که نفس‌ها در جایگاه فرومایه نه در جایگاه بری از پلیدی‌ها و زشتی‌ها جای گیرند (فلوطین، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶).

با این مباحث می‌توان به پرسش دوم دربارهٔ نفس مربوط به عالم محسوسات پاسخ داد: تفکر برای نفسی که در عالم محسوسات است، به دو صورت است: نرم و

لطیف‌ساختن محسوسات و به معنای «تدبیر دادن بدن» است و برای غلبه‌نیافتن حواس و غرایز بر نفس و رها کردن خود از نزدیکی با حواس با هدف نزدیک شدن به جهان عقلی که از آنجا آمده است.

فکر با توجه به «متعلق» تفکر از یک سو به موجودات حسی و محسوس مربوط می‌شود و از سوی دیگر موجودات و جواهر عقلی و کلیاتی که در عقل حضور دارند. در واقع بر حسب اینکه نفس بخشی از آن در عالم عقل و بخشی از آن در عالم ماده و در بدن قرار می‌گیرد، «تفکر» که وظیفه آن است، معنای متفاوتی پیدا می‌کند. تفکری که نفس درباره محسوسات می‌کند، مبتنی بر این است که نفس در ابتدای ورودش به جهان محسوسات، قوه دریافت محسوسات و قوای حسی را از عقل دریافت کرده است. نفس از حیث جایگاه وجودی ما بین عقل و محسوسات و ماده است. بنابراین توجیه وجود حواس و نفس در عالم ماده، همان کنترل بدن و تدبیر و چاره‌گری درباره بدن است و فکر به معنای فکر درباره محسوسات و امور حسی است. اما تفکر نفس درباره امور نامحسوس و مجرد از ماده و جواهر عقلی با بازگشت به عالم عقل است با تأمل درباره صورت‌های معقول در عالم عقل؛ چراکه آن صور در نفس نیست. با یادآوری آنها در عالم عقل، می‌تواند به آن حقایق دست یابد و این گونه در مورد آنها تفکر می‌کند.

ب) فکر در نسبت با خدا

مؤلف اثولوجیا در پاسخ به این پرسش که نسبت خدا با «فکر» چگونه است، پاسخ می‌دهد: «باری نخستین - عزوجل - هیچ چیزی را با اندیشه و فکر ابداع نکرد؛ زیرا هر فکری آغازی و ابتدایی دارد و باری - عزوجل - هیچ نخستی و نیز فکری که از فکر دیگر پدید آید، ندارد» (فلوطین، ۱۴۱۳ق، ص ۶۶). خدا هیچ چیزی را در این جهان مادی یا جهان مجردات با فکر (بفکره) و تأمل (رویّه) ابداع نکرد. پس شایسته چنان است

که در باری نخستین، فکر و تأملی نباشد (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۶۶).

اثولوجیا در تبیین اینکه خدا بدون فکر فعالیت می‌کند و فعالیت او مانند انسان از روی خواست و اراده نیست، دلیلی که برای فکر نکردن می‌آورد، فکر را نیز توضیح می‌دهد. مراد **اثولوجیا** از «فکر» چیست؟ دلیل **اثولوجیا** برای این مسئله که خدا برای ابداع نیازی به فکر و تأمل (رویه) ندارد، این است که هر فکر از فکر دیگر به وجود می‌آید و آن فکر نیز بر فکر دیگری مبتنی است. به این ترتیب تا بی‌نهایت پیش می‌رود یا به جایی می‌رسد (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۶۶). **اثولوجیا** از عبارت «فکر و رویت» (thought and reflection) استفاده می‌کند و می‌گوید خالق نخستین، واحد متعال، هیچ چیزی را از طریق «رویت» یا «فکر» ایجاد نکرد؛ چون فکر نیاز به مقدمات دارد و خالق و امر متعال در انجام افعالش به مقدماتی نیاز ندارد. فکر تنها از طریق فکر دیگری وجود دارد و یعنی یک فکر از فکر دیگری است و تا بی‌نهایت ادامه دارد یا از چیز دیگری که قبلاً اندیشیده شده است (Adamson, 2002, p.237). همین تسلسل یا تا نامتناهی پیش می‌رود که اگر تا بی‌نهایت پیش رود، معرفتی حاصل نمی‌شود یا به مبدأ می‌رسد و اگر به جایی منتهی شود نیز فکر یا به حس یا به عقل مبتنی است؛^۱ به این معنا که عامل و پدیدآورنده فکر یا قوه حس است یا عقل. قوه حس عامل پدیدآمدن فکر نیست؛ چراکه تقدم حس بر فکر پیش می‌آید. این امر ممکن نیست. در مراتب وجود موجودات در قوس نزول، جایگاه حس بعد از جایگاه عقل است؛^۲ بنابراین شق دوم آن

* افلوطين در **اثادها** نیز در نفی محاسبه و تفکر در خدا همین دلیل مطرح شده در **اثولوجیا** را بیان می‌کند: «مبدأ این تفکر (plans) چیست؟ هر محاسبه و تفکر اگر هم ناشی از تفکر دیگری باشد، سرانجام باید از یک یا چند چیز ناشی شود که پیش‌تر از محاسبه و تفکر است. پس باید دید آنچه خدا را به محاسبه تفکر واداشت، چه بود؟ مبدأ محاسبه و تفکر یا باید ادراک حسی باشد یا عقل؛ ولی آن زمان ادراک حسی هنوز وجود نداشت. پس عقل بود؛ اما آنجا که مقدمات تفکر ساخته و پرداخته عقل باشد، نتیجه علم است و از این رو سروکاری با

مطلوب است؛ یعنی عقل وجودبخش فکر است؛ اما ایجاد تفکر از دو حالت خارج نیست: ۱. یا گزاره‌ها و قضایا فکر را پدید می‌آورند. ۲. یا فکر از نتیجه‌ها به دست می‌آید. این مسئله نشان می‌دهد کاربرت گزاره‌ها و نتایج یعنی هر دو حالت فکر در موجودات مادی است و عقل چیزی از محسوسات را با علم حسی نمی‌شناسد (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۶۶).

در اینجا **اثولوجیا** در این مسئله که «عقل» پدیدآورنده فکر است، چالش ایجاد می‌کند؛ چون عقل به خودی خود با عالم مادی و محسوسات مرتبط نیست و از آنها آگاه نیست، پس آغازگر فکر، عقل نیست. اما چگونه عقل به تأمل و فکر درباره محسوسات راه یافت؟ از طریق «نفسی که در عقل» است. در ادامه می‌میر هشتم می‌گوید: «در نفس، عقل و حس هست. لازم است عقل باشد؛ زیرا حس فقط اشیای جزئی مانند سقراط و بقراط را درمی‌یابد؛ اما عقل انسان بما هو انسان... را می‌شناسد، اشیای کلی را با قیاس به وسیله مقدمات می‌شناسد» (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۱)*. در واقع در این می‌میر حیطة ادراکات حسی را همان امور جزئی می‌داند و بخش عقلانی نفس، امور کلی را از طریق قیاس و مقدمات درک می‌کند. این عبارت‌ها به بخش عقلی نفس مربوط می‌شود. دریافت کلیات از طریق قیاس و مقدمات از دیگر وظایف شناختی آن است. این مبحث در **اثنادها** بهتر از **اثولوجیا** تبیین شده است. در **اثنادها** وظیفه‌ای که برای بخش تعقلی نفس یا همان نفس ناطقه بیان می‌کند، پیوندی میان ادراکات حسی و

محسوسات ندارد... بنابراین پیش‌بینی در مورد موجود زنده و این جهان نتیجه تفکر نبوده است» (فلوطين، ۱۳۶۶، انناد، رساله ۷، بخش ۱، ص ۸۵/۹۸۵، p.85/985, En6, 7, 1, Armstrong, 1984).

* «... فاما العقل فإنه يعرفك الإنسان المرسل ما هو و الفرس المرسل ماهو و إنما يعرفك ذلك بأنه ينال الأشياء الكلية بقياس بتوسط المقدمات» (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۱).

عقل دارد. افلوپین در رسالهٔ سوم **انشاد پنجم** که از اقامیم شناسنده و وظایف هر یک از عقل، نفس یا حس و متعلق هر یک سخن می‌گوید. قوای ادراک حسی نفس فقط با اشیای بیرونی ارتباط دارد و وظیفهٔ آن ادراک و دریافت چیزهایی است که بیرون از خود او هستند. اما قوهٔ تعقل (reasoning) نفس تصویرهای حاصل از ادراک حسی را می‌آزماید و به هم می‌پیوندد یا از هم جدا می‌کند و اما اگر نفس خود را بشناسد، این کار عقل (Intellect) است (فلوپین، ۱۳۶۶، انشاده، رسالهٔ ۳، بخش ۲، ص ۶۸۸، Armstrong, 1984, En5, 3.2, p.75). عقل تنها با خود خویش سروکار دارد و تنها دربارهٔ چیزهایی تحقیق می‌کند که در خود اوست (فلوپین، ۱۳۶۶، انشاده، رسالهٔ ۳، بخش ۳، ص ۶۹۰).

درواقع تمامی اعمالی که فکر بر آن مبتنی است، یعنی سلسلهٔ فکرهای وابسته به هم و نیز مقدمات و نتایج و قضایا و گزاره‌ها همگی در بخش عقلانی نفس ساخته و پرداخته می‌شود و ساختن کلیات از صورت‌های امور جزئی که در **انشادها** آمده، بیانگر انتزاع مفاهیم کلی از صورت‌های محسوسات است و فکری را که حاصل این گونه کوشش‌های بخش عقلانی نفس باشد، نمی‌توان به خدا نسبت داد. خدا کارهایش را بدون فکر و تأمل (رویت) انجام می‌دهد و این موجودات هستند که برای انجام کارهایشان به مقدمات و قضایا و گزاره‌ها و سلسله تفکر نیاز دارند. تفکر داشتن برای خدا سبب تکثر در او می‌شود. او واحد است. نه فکر است و نه به چیزی فکر می‌کند.

مسئله کتاب **ائولوجیا** در رابطهٔ خدا و فکر این است که آیا خدا فکر می‌کند یا همهٔ آنچه را در فعل خلقش انجام می‌دهد، می‌داند؟ پاسخ مؤلف **ائولوجیا** به این پرسش در پاسخ به ارسطو و عبارت مشهور خدا «فکر خوداندیش» (thought thinking itself) می‌باشد. افلوپین در **انشادها** نیز در نفی تفکر از خدا دلیلی بیان می‌کند که اگر قرار بود «نخستین» بیندیشد، لازم می‌آمد چیزی به آن افزوده شود و در این صورت دیگر

نخستین نمی‌بود؛ بلکه دوم بود و واحد نمی‌بود؛ بلکه کثیر می‌بود؛ یعنی همه چیزهایی بود که درباره آنها می‌اندیشید و حتی اگر تنها به خودش بیندیشید نیز باز کثیر می‌بود (فلوطين، ۱۳۶۶، اناد۵، رساله ۶، بخش ۲). در واقع تفکر در خدا را با این فرض که آنچه فکر می‌کند متکثر است، رد می‌کند؛ زیرا برای عمل اندیشیدن به ثنویت فاعل تفکر و متعلق فکر نیاز است و همین یعنی کثرت و اصل نخستین واحد محض است (Adamson, 2002, p.236).

بنابراین مؤلف **اثولوجیا** به دو دلیل فکر را از خدا سلب می‌کند: ۱. فکر حاصل فکرهای دیگر و مبتنی بر کوشش‌های نفس درباره امور محسوسات است. ۲. فکر سه وجه دارد و هر گونه فکری در خود متکثر است.

ج) نظر

«واژه "نظر" (Gaze) در اصل به معنای گردش چشم یا گردش فکر برای پی‌بردن به چیزی یا مشاهده آن است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۱۲، ماده «نظر») و از جهت اصطلاحی در عقل نظری در مقابل عقل عملی به کار می‌رود و تعریف آن چنین است: «قوه‌ای که با آن ادراک امور کلی و معانی مجرد تمام می‌شود» و عقل عملی «قوه‌ای که با آن تصرف در امور جزئی با فکر و رویت تمام می‌شود» (اعسم، ۱۹۸۹م، ص ۳۸۴).

اثولوجیا در میمر سوم درباره عوالم موجودات چنین گفته است: «الله - عزوجل - علت عقل، عقل علت برای نفس و نفس علت برای طبیعت و طبیعت علت برای همه موجودات جزئی است» (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۵۰). شیء بالقوه جز با چیز دیگری از قوه به سوی فعل خارج نمی‌شود و آنچه بالقوه است، ذاتا نمی‌تواند بالفعل شود؛ ولی آنچه بالفعل است، اگر بخواهد چیزی را از قوه به فعل خارج کند، به ذاتش نظر می‌کند نه به امری خارج از خود. چون آنچه بما هو بالفعل است، نیازی ندارد به خارج از ذاتش نظر

کند؛ بلکه تنها با نظر کردن به ذاتش شیء را از قوه به فعل خارج می‌کند (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۵۰-۵۱).

علم خدا به خود و به اشیا حاصل «نظر کردن در خود» است و خدا به خارج از خود «نظر» ندارد و نیازی به خارج از خود ندارد که به آن نظر کند. او تنها به ذات خود نظر می‌کند. در ائولوجیا خدا برای ابداع نیاز به تفکر ندارد. او فعل محض است. وقتی فعل خود را انجام می‌دهد، با دقت به خودش نگاه می‌کند. آن‌گاه کارش را یک‌باره پدیدار می‌سازد (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۵۱ / Adamson, 2002, p.199). خدا به عنوان «فاعل نخستین» فعلیت محض دارد؛ چون فعلش را با نظر کردن به ذات خود و نه به خارج انجام می‌دهد. او تنها موجودی که فعل محض است و وجودش بالذات است. موجودات دیگر مانند عقل و نفس با اینکه فعل‌اند، فعل محض نیستند؛ چراکه از نظر کردن به موجود ما فوق خود فعل انجام می‌دهند و خدا به عنوان «فاعل نخستین» «فعل محض» است؛ فعلش را با نظر به ذاتش انجام می‌دهد (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۵۰-۵۱).

مؤلف ائولوجیا با استدلال به اینکه نخستین، بهترین است و هیچ چیزی بالای او نیست، نتیجه می‌گیرد که نخستین، بالاترین فعلیت یا فعل محض است. فعل را با نظر کردن به خود انجام می‌دهد. امر نخستین با نظر به خود نه به چیزی خارج از خودش عمل می‌کند؛ در حالی که عقل با نظر به امر نخستین عمل می‌کند. بر این اساس فعل خداوند که با نظر به خودش حاصل می‌شود، فعل محض است و فعل عقل با توسل به امر نخست محض است.

خدا بعضی صور را بدون واسطه و بعضی را با واسطه ایجاد کرد. او صرفاً موجودات و صور اشیا را ایجاد کرد؛ زیرا او بالفعل چیزی را وجود می‌بخشد بیشتر او فعل محض است. عقل گرچه بالفعل است، چیز دیگری بالای آن وجود دارد که قدرت

را به او می‌دهد و تمایل دارد به فاعل نخستین شبیه شود که فعل محض است. وقتی او تمایل به فعل دارد و چون معلول و اثر علت نخستین است، تنها به آنچه بالای اوست، نظر می‌کند (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۵۱) تا فعلش را انجام دهد و فعلش را در نهایت نیکی انجام می‌دهد. همچنین نفس، چیزی بالفعل است؛ زیرا عقل بالای آن وجود دارد. وقتی نفس فعل انجام می‌دهد، به عقل نظر می‌کند و آنچه را باید، انجام می‌دهد. اما فاعل نخستین، فعل محض است و فعل خود را با نظر به خود او انجام می‌دهد نه به چیزی خارج از او؛ زیرا هیچ چیز دیگری خارج از او نیست که بالاتر یا بهتر از او باشد (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۵۰-۵۱).

بنابراین در مراتب بعد از خداوند نیز هر فعل و ایجادي به برکت «نظر» است. عقل از «نظر» به خداوند و نفس از «نظر» به عقل و طبیعت از «نظر» به نفس قدرت ایجاد دارند و آنجا که موجودی فاقد «نظر» می‌شود، تنها می‌تواند مخلوق باشد؛ چون توان ایجاد کردن از طریق «نظر کردن» پیدا می‌شود و چنین موجودی فاقد آن قدرت است. عقل نیز از نظر کردن به خدا، به همه اشیا علم می‌یابد. تفاوت نظر کردن باری و نظر کردن عقل در این است عقل در نتیجه نظر، دچار کثرت می‌شود؛ زیرا ناظر و منظور هر چند از جهتی متحدند، از جهتی دیگر کثیرند؛ ولی نظر کردن خدا به ذات خود طوری است که موجب کثرت نمی‌شود. خدا به ذات خود نظر دارد و از برکت نظر به ذات است که عقل از او پدید می‌آید (انتظام، ۱۳۸۴، ص ۸۲).

بنابراین «نظر» در نظام فیض و جهان‌شناسی معنای «تعقل» و «تأمل» دارد؛ چون ائولوجیا به صراحت می‌گوید خدا بدون فکر ابداع می‌کند و دلیل آن را نیز این می‌داند که هر فکری از فکری پدید آمده و آن نیز از فکر دیگری و سبب کثرت در خدا می‌شود؛ بنابراین فکر را از خدا سلب می‌کند. فکر به معنای تدبیر و نظام‌دادن که درباره

آن سخن گفتیم نیز جنبهٔ ایجادکنندگی ندارد، بلکه امر ایجادشده را سامان می‌دهد و «نظر» معنای ایجادی دارد؛ چون **اثولوجیا** تعقل را وظیفهٔ عقل و مراتب پایین‌تر از خدا می‌داند؛ زیرا «وجود» با عقل یکی است. «عقل و وجود در جهان برین هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد. عقل بدان سبب عقل است که وجود را تعقل می‌کند و وجود هم بدان سبب وجود است که عقل آن را تعقل کرده است. عقل و وجود با هم آفریده شده‌اند و هرگز از هم جدا نمی‌شوند» (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۳) و واحد چون فراوجود است، فراتعقل است؛ از این رو نمی‌توان به‌صراحت از کلمهٔ «تعقل» برای «نظر» استفاده کرد؛ اما «نظر» بیانگر «تعقل و عمل ایجادی» با هم است؛ ایجادی که همراه با تعقل و تأمل است.

د) تحلیل و بررسی

۱. مباحث معرفت‌شناختی در **اثولوجیا** در هر دو ساحت فکر یعنی فکر نسبت به عقل و نفس و نسبت به خدا مطرح می‌شود و «فکر» در ساحت نفس و عقل، از جهت فاعل تفکر، از جهت او متعلقات فکر و خود عمل فکر بررسی شد.

- فکری که کار بخش عقلانی نفس است، مبتنی بر حرکات ذهن است که هر فکری به فکر قبلی مبتنی است و آن فکر هم به فکرهای پیشین. یا فکر حاصل مقدماتی است که معدّ به نتیجه هستند یا فکر از طریق گزاره‌ها و قضایا به دست می‌آید و این گزاره‌ها مربوط به عام ماده و محسوسات هستند که محل تغییرات و حرکت است نه در عالم عقل که معقولات ثابت‌اند. اما عقل تنها به خود و صور موجود در خود دسترسی دارد و چون همهٔ آنچه از معقولات کلی مانند عدالت و خیر به صورت ثابت نزد اوست، تنها وجود را تعقل می‌کند؛ یعنی متعلق تعقل عقل، وجود است و آنچه شایستهٔ تعقل است، همان «وجود» است.

- فکر که به «بخشی از نفس که در عالم محسوسات است» مربوط می‌شود، تدبیر و چاره‌گری برای بدن است و نوعی کنترل‌گری که نگذارد نفس در بند تن و محسوسات گرفتار شود و او را از محسوسات رها کند و به جایگاه واقعی خود در میان جواهر معقول و مجرد از ماده برساند.

- کارکرد فکر در «بخش عقلانی نفس» که با کمک مقدمات و گزاره‌ها به نتایج دست می‌یابد یا فکر مبتنی بر افکار دیگری است. این کارکرد نظری* و مربوط به علم نظری است. اندیشه به معرفت نظری منجر می‌شود؛ اما کارکرد فکر در «علم‌النفس» که تدبیر و اندیشه (رویت) برای رهایی نفس از محسوسات و رساندن نفس به جایگاه اول خود میان معقولات است، کارکردی از نوع آگاهی و هوشیاری است. نفس را متنبه می‌کند که آگاه باشد و در بند محسوسات گرفتار نماند.

نکته‌ای که لازم است بیان شود، این است که اصطلاح «نظر» که در این نوشتار مورد بحث قرار گرفته و مد نظر ائولوگیاست، «نظر» در نقش فعل ایجاد است. اما در تحلیل فکر از جنبه «نظری» نیز سخن گفتیم که مراد «نظری» در مقابل «عملی» به معرفت و علم نظری در مقابل علم عملی توجه دارد و به «نظر» در نقش ایجاد ائولوگیا مربوط نیست؛ بلکه به همان تقسیم‌بندی ارسطویی «نظری» در مقابل «عملی» توجه دارد؛ چراکه کارکرد معرفتی دارد و کارکرد آن ایجاد نیست.

- فکر بدون متعلق فکر و بدون فاعل اندیشنده تحقق نمی‌یابد و یکی از مواردی که ائولوگیا به فکر توجه کرده و خصوصاً آن را از خدا سلب کرده است، همین تلقی سه‌وجهی فکر بوده که آن را منشأ کثرت دانسته است. هر فکری فکر به چیزی توسط فاعلی است. بر این اساس می‌گویید موضوع فکر سبب حرکت فکر می‌شود. در

* علم نظری در مقابل علم عملی.

اثولوجیا این تعریف از فکر در نسبت با خدا مطرح و از او سلب شده است؛ چون همین جهات سه‌گانهٔ فکر یعنی فاعل فکر، متعلق فکر و فکر، سبب کثرت می‌شود و به همین دلیل خدا در ابداع به فکر و رویت نیازی ندارد.

۲. نکته اساسی در مورد معرفت‌شناسی اثولوجیا تفاوت عقل و نفس است. عقل جوهری است که ذات آن ایستایی و سکون است و معرفت آن نیز بر اساس ایستایی و سکون است. حتی زمانی که عقل به عالم ماده شوق پیدا می‌کند، از طریق نفس به عالم ماده فرود می‌آید. عقل خود ساکن و ثابت است و این نفس است که دارای حرکت است. حرکت نفس انسانی برآمده از عقل است؛ یعنی حرکت نفس با تعقل و شناخت است. دو قسم حرکت در نفس وجود دارد:

الف) حرکتی که در نفس به سوی عالم عقل و شناخت عالم معقول دارد.
ب) حرکتی که نفس در عالم ماده و حس و تمایل به موجودات مادی دارد. حرکت نخست حرکتی صعودی است که نفس را به شناخت عقلی می‌رساند و حرکت دوم حرکتی نزولی است. حرکت نفس به سوی عالم ماده و شناخت حسی موجودات مادی است که منتهی به شکل‌گیری محسوسات نزد نفس می‌شود (فلوطين، ۱۴۱۳ق، ص ۵۷).

نفس وقتی در عالم عقلی است، بیشتر حرکت از نوع نخست یعنی حرکت صعودی را داراست و نفس در آن عالم، شناخت عقلی دارد؛ اما نفس در عالم ماده، بیشتر حرکت از نوع دوم یعنی حرکت نزولی دارد. پس در هر دو عالم، نفس دو حرکت را دارد؛ اما در هر یک به میزانی که متناسب با آن عالم است.

۳. فکر به حوزه معرفت‌شناختی و «نظر» به حوزه جهان‌شناختی و خداشناختی مربوط می‌شود. جایی که اثولوجیا از علت نخستین فکر را نفی می‌کند و فکر را به عقل

در مرتبه دوم اقاییم سه گانه و به نفس مربوط می‌داند و «نظر» را به علت نخستین و عقل و نفس نسبت می‌دهد، بیانگر این است «نظر» به صراحت به معنای «فکر» یا «تعقل» نیست و معنای معرفت‌شناسی صرف ندارد، بلکه بیانگر فعل ایجابی نیز می‌باشد. فعل ایجابی همان نظر کردن است؛ چنان‌که در قرآن کلمه «کن» (باش) (یس: ۸۲) نقش ایجابی می‌یابد، در **اثولوجیا** «نظر» نقش ایجابی دارد. بر این اساس به حوزه جهان‌شناسی و خداشناسی مربوط می‌شود.

۴. «نظر» در اندیشه پیشینیان و یونانیان و افلاطون در معرفت‌شناسی، معرفت اخلاقی و در مقابل عمل قرار می‌گیرد و در **اِدسطو** «نظر» در روی‌کرد معرفت‌شناختی همان «فکر» و اندیشه است که فعالیت مخصوص عقل است و عقل نظری اندیشیدن به امور انتزاعی است و در عقل عملی اندیشیدن به امور جزئی. در **اثولوجیا** قاعده عوض می‌شود و «نظر» در معرفت‌شناسی یا در مقابل عمل نیست، بلکه همراه با عمل است؛ در خود معنای «تعقل منجر به عمل» دارد. در قوس نزول در مراتب وجودی از خدا به عقل و از عقل به نفس و از نفس به طبیعت، «نظر» همان «تعقل و عمل ایجابی» است. در قوس صعود نفس انسانی با تفکر و تدبیر بدن و نیز با دورنگه‌داشتن خود از امور محسوس می‌خواهد به عقل بازگردد.

۵. به طور خلاصه مبحث فکر بر حسب محل فکر، بحث از موضوع فکر مطرح می‌شود. بنا بر جایگاه وجودی نفس بین عقل و عالم محسوسات و نیز با توجه به اینکه نفس بخشی از آن در عالم عقل است و بخشی در عالم محسوسات، محل فکر یا فاعل فکر نیز در دو دسته تبیین می‌شود؛ بخش عقلانی نفس و نفس در عالم محسوسات که تفکر بنا بر هر یک معنایی متفاوت دارد. در بخش عقلانی نفس، تفکر دریافت تعقلی نفس است و در نفس در عالم محسوسات، «تفکر» تدبیر بدن است و به جنبه عملی

فکر مطرح می‌شود؛ اما در حوزه معرفت‌شناسی محل فکر و روش فکر را بررسی کردیم. محل فکر، بخش عقلانی نفس است و روش او از دو راه گزاره‌ها و مقدمات و نتایج و با واسطه آنها می‌تواند به دریافت‌های عقلی از عقل دست یابد. فکر به نفس و عقل مربوط می‌شود نه به خدا. در حوزه معرفت‌شناسی متعلق فکر هم موجودات مادی و نیز موجودات مجرد است و نحوه شناخت هر یک تبیین می‌شود.

نتیجه

در **اثولوجیا** «فکر» بر حسب فاعل فکر و متعلق آن در دو ساحت «عقل و نفس» و «خدا» بررسی می‌شود. فکر در حوزه **اثولوجیا** هم مربوط به علم عملی است و هم علم نظری؛ به این معنا که در مواجهه با امور محسوس و عالم مادی از یک سو برای رهاشدن از آن و دوباره برگشتن به عالم عقل و نیز برای یادآوری آنچه در عالم عقل بر گرفته بود، نوعی تمرین عملی برای تدبیر و کنترل بدن برای منزه کردن خود از دردها و وابستگی‌ها به عالم ماده و رهایی از آن دارد. از این حیث می‌توان گفت فکر در **اثولوجیا** منشأ عمل است و نفس در مواجهه با متعلقات فکر که همان سروکار داشتن با عالم ماده و دورنگه داشتن خود از آن است، به تدبیر و سروسامان دادن و چاره‌گری کالبد بدن می‌پردازد. اما فکر در معنای «تلطیف محسوسات» و «ساختن گزاره‌ها» و «قیاس» و مفاهیم کلی، فکر وظیفه‌ای معرفت‌شناختی و نظری دارد و مربوط به «بخش عقلی نفس است و از خدا سلب می‌شود. «نظر» در **اثولوجیا** نیز حامل معنای «تعقل به عنوان منشأ عمل» یا تعقل و عمل ایجابی است. فرق فکر و نظر در این است که عمل در فکر عمل و نوعی حرکت است؛ اما نظر عمل ایجابی است.

فکر به واسطه نفس که فاعل تفکر است، به دو صورت برای بازگشت به عالم عقل، حرکت دارد: یکی از طریق کوشش برای آلوده‌نشدن به شواغل مادی و یادآوری

هر آنچه در عالم عقل داشته است. فکر در این صورت به معنای «تنبه» و «آگاهی» است. دیگری حرکت از طریق زدودن شواغل مادی که نفس گرفتار آن شده و تدبیر بدن برای رهایی از عالم ماده و بازگشت به عالم عقل است. در این صورت فکر به معنای «تدبیر» و نوعی «کنترل‌گری» است. نفس نیاز به کوشش و رنج بیشتری دارد تا شواغل را از خود دور کند.

«نظر» در **اثولوجیا** به مانند فکر، منشأ فعل و عمل است؛ چه در ارتباط با خدا چه در ارتباط با عقل و نفس و طبیعت و مراتب هستی. در هر مرتبه «نظر» منشأ عمل و فعل و ایجاد است. بنابراین فکر و نظر در **اثولوجیا** هر دو جنبه عملی و فعلی دارند؛ اما فکر علاوه بر جنبه عملی، جنبه نظری نیز دارد. منشأ عمل و فعل بودن در هر دو متفاوت است: در فکر، تدبیر و سامان‌دادن و کنترل است؛ در نظر، ایجاد و آفرینش است. بر این اساس فکر و نظر در **اثولوجیا** از جهت معانی با هم متفاوت، از جهت کاربردی در حوزه‌های مختلف نیز بر هم منطبق نمی‌شوند و به این دلیل بر هم تحویل‌پذیر نیستند.

منابع و مأخذ

*قرآن کریم.

۱. ابن سینا (۱۴۰۵ ق). منطق شفا. ج ۳، قم: مرعشی نجفی.
۲. ارسطو (۱۳۸۴). متافیزیک. ترجمه شرف‌الدین خراسانی، چ ۳، تهران: انتشارات حکمت.
۳. ارسطو (۱۳۹۲). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی، تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.
۴. ارسطو (۱۳۹۱). درباره نفس. ترجمه و تعلیقات و حواشی علیمراد داودی، چ ۲، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۵. اعسم، عبد‌الامیر (۱۹۸۹). کتاب المبین فی شرح ألفاظ الحكماء و المتکلمین (المصطلح الفلسفی عند العرب). قاهره- مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۶. افلاطون، (۱۳۶۶). دوره آثار افلاطون. ج ۱، ترجمه محمدحسن لطفی-رضا کاویانی، تهران: خوارزمی.
۷. انتظام، سیدمحمد (۱۳۸۴). اتولوجیا و حکمت متعالیه صدرالمتألهین. پایان‌نامه دکتری، دانشگاه قم.
۸. راغب اصفهانی حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق). المفردات فی غریب القرآن. تحقیق صفوان عدنان داود، بیروت: دار العلم- دمشق: الدار الشامیه.
۹. عباسی حسین‌آبادی، حسن (۱۳۹۷). مفهوم خدا در اتولوجیا باتأثیرپذیری از اندیشه ارسطو. اندیشه دینی، ۱۸ (۶۹)، ۱۱۹-۱۳۶.
۱۰. عباسی حسین‌آبادی، حسن (۱۳۹۸). بررسی نسبت نظر و عمل ابن‌سینا در

مقایسه با ارسطو. تأملات فلسفی، ۹ (۲۲)، ۲۹۵-۳۲۱.

۱۱. فلوطین، (۱۴۱۳ق). *اثولوجیا افلوطین عندالعرب*. تحقیق عبدالرحمن بدوی،

الطبعه ۳، قم: انتشارات بیدار.

۱۲. فلوطین، (۱۳۷۸). *اثولوجیا*. ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران: سروش.

۱۳. فلوطین، (۱۳۶۶). *دوره آثار فلوطین*. ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۲، تهران:

انتشارات خوارزمی.

14. Adamson, Peter (2002). *The Arabic Plotinus: A Philosophical Study of the Theology of Aristotle*. Duckworth.
15. Armstrong, A. H. (1984). *PLOTINUS*. With an English translation. Seven Volumes, Enneads 5. 1-9. Cambridge Massachusetts Harvard University Press. London: William Heinemann LTD, MOMLXXXIV.
16. Armstrong, A. H. (1984). *PLOTINUS*. With an English translation. Seven Volumes, Enneads 6. 6-9. Cambridge Massachusetts Harvard University Press. London: William Heinemann LTD, MOMLXXXIV.
17. Gerson, Lloyd P. (2009). *ANCIENT EPISTEMOLOGY*. United States of America, New York: CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS. New York, Melbourne, Madrid, Cape Town, Singapore, Sao Paulo.
18. Vandeviken, Daniel (2005). *Logic, Thought and Action*. Dordrecht, The Netherlands: Springer.